

اداره کل آموزش و پرورش استان زنجان
 اداره تکنولوژی و گروه های آموزشی متوسطه نظری
 گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی استان
 پاییز ۱۳۹۷

پایه های آوایی در علوم و فنون ادبی

پایه های آوایی همسان دو لختی

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن
 عشق چه خوش گفت دوش با خرد خیره کوش
 پای تو چوبین و من یکسره پاسوخته

مستفعل مفعولن مستفعل مفعولن
 من راه تو را بسته، تو راه مرا بسته
 آمیخد رهایی نیست وقتی همه دیواریم

مستفعلن فعولن مستفعلن فعولن (مفعول فاعلن مفعول فاعلن)
 ای بوسه ات شراب و از هر شراب خوشتر
 نساقی اگر تو باشی حالم خراب خوشتر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن
 پرنده نرم تر از روح یک ترانه می آمد
 پرنده نه که پری بود و از فسانه می آمد

فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن
 نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
 همه بر سر زبانند و تو در میان جانی

مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن
 دسته گلی به مقدمت دسته ی بوسه های من
 حلقه گلی به گردنت، حلقه ی بازوان من

مستفعلن فع مستفعلن فع (فع لن فعولن فع لن فعولن)
 چندان که گفتم غم با طیبیان
 درمان نکردند مسکین غریبان

مفاعلن فاعلن مفاعلن فاعلن
 جهان فرتوت باز جوانی از سر گرفت
 به سر ز یاقوت سرخ شقایق افسر گرفت

پایه های آوایی ناهمسان

مستفعلن مفاعل مفعولن
 ای آن که غمگنی و سزاواری
 و اندر نهان سرشک همی باری

مستفعل فاعلات مستفعل (مفعول مفاعلن مفاعیلن)
 وقتی که تو نیستی جهان خالی است
 خالی است زمین و آسمان خالی است

مستفعل فاعلات فع لن (مفعول مفاعلن فعولن)
 ای تو گل و در بهار حسنت
 من مرغ سخن سرای عشقت

فعلاتن مفاعلن فعلن
 به سراپم ره گمان نزنید
 سر آب از شما نمی خواهم

فاعلاتن مفاعلن فعلن
 دستهای پر از شقایق تو
 بانی فتح باب پنجره هاست

مستفعلن مفاعل مستفعلن فعل (مفعول فاعلات مفاعل فاعلن)
 بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
 تو عاشقانه ترین فصلی از کتاب منی
 غنای ساده و معصوم شعر ناب منی

مفتعلن فاعلات مفتعلن فع
 آمده ام بازت ای بهار ببینم
 محو تماشا برابرت بنشینم

پایه های آوایی همسان

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 کرده ام طی صد بیابان را به شوق یک جنون
 من از این دیوانه بازیها فسراوان کرده ام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 دیده ام خورشید را در خواب تعبیرش تویی
 خواب دریا و شب مهتاب تعبیرش تویی

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 از تفاهم در فلق صحبت کنیم
 عشق را چون قرص نان قسمت کنیم

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن
 ای که گمانم رسیدی تو و گمانم گذشتی
 تو که بودی که شتابان و بی آرام گذشتی

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن
 برده بهتم به تماشاگه زیبایی دوست
 که چه رازبست در این حسن معنایی دوست

فعلاتن فعلاتن فعلن
 بت خود را بشکن خوار و ذلیل
 نامور شو به فتوت چو خلیل

مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن
 عشق تو بر بود ز من مایه ی مایه و منی
 خود نبود عشق تو را چاره ز بی خویشتی

مفتعلن مفتعلن فاعلن
 باز چه سوزبست که در من گرفت
 وین چه حریفی است که دامن گرفت؟

مستفعل مستفعل مستفعل مستفعل (مفعول مفاعلن مفاعلن فعولن)
 تا کی به تمنای وصال تو یگانه
 اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

مستفعل مستفعل مستفعل فع (مفعول مفاعلن مفاعلن فعل)
 اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
 وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 خیال انگیز و جان پرور چو بوی گل سراپایی
 نداری غیر از این عیبی که می دانی چه زیبایی

مفاعیلن مفاعیلن فعولن
 دلم را چون کلیدی می سپارم
 به دست مهربان و گرم یارم

فعولن فعولن فعولن فعولن
 چه گرمی، چه خوبی، شرایبی؟ چه هستی؟
 بهاری؟ گلی؟ ماهتابی؟ چه هستی؟

فعولن فعولن فعولن فعل
 صدایت بیابان آن داستان
 که پیچیده آواز لیلی در آن

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
 شسور دل شسورسیده را من با چه بنشانم که عشق
 با هر چه پیشش می رسد سوی تو می شسوراندم